

فصلنامه علمی- پژوهشی **رهپا**

سال یازدهم، شماره ۳۹، تابستان ۱۳۹۶
صفحه ۳ تا ۲۲

تأثیر انقلاب اسلامی بر علوم سیاسی در ایران

امیررضا صفاریان خوزانی / دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی (ره)
amirreza323@yahoo.com

عباسعلی رهبر / دانشیار و مدیر گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی (ره)، (نویسنده مسئول)
ab.rahbar@yahoo.com

چکیده

انقلاب اسلامی، به‌عنوان بزرگ‌ترین اتفاق در تاریخ معاصر ایران، پیامدهای فراوانی را برای خرده نظام‌های درون جامعه ایرانی به همراه داشته و علوم سیاسی نیز به‌عنوان جزئی از نظام آموزشی، متأثر از انقلاب اسلامی شده است. شناخت تغییرات علوم سیاسی ناشی از انقلاب اسلامی، ضرورت مطالعات نظری در این حوزه را بیش‌ازپیش روشن می‌سازد. مقاله پیش رو در پی پاسخ به این پرسش است که «تأثیرات انقلاب اسلامی به‌عنوان مؤلفه اجتماعی بر علوم سیاسی در ایران به‌مثابه معرفت چیست؟» فرضیه نویسندگان این است که «از میان تأثیرات انقلاب اسلامی بر شکل و صورت و همچنین بر محتوای علوم سیاسی در ایران، مهم‌ترین آن‌ها را باید در چرخش علوم سیاسی از آموزه‌های غربی سکولارمحور به علوم سیاسی معنامحور دانست». نوشتار پیش رو در پی بررسی این تأثیرات بر اساس روش جامعه‌شناسی معرفت است. این تأثیرات در دو بُعد سطحی (شکلی) و محتوایی و همچنین از نظر کمی و کیفی در مورد استادان، دانشجویان، دانشکده‌ها و محتوای علوم سیاسی در ایران واکاوی شده و در مؤلفه‌های برآمده از جامعه‌شناسی معرفت دسته‌بندی می‌شوند. درنهایت ارزیابی تأثیرات انقلاب اسلامی (به‌عنوان مؤلفه‌های جامعه) بر رشته علوم سیاسی (به‌مثابه معرفت)، بخصوص در چرخش محتوایی این حوزه معرفتی را می‌توان مهم‌ترین یافته این مقاله دانست.

کلیدواژه: انقلاب اسلامی، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی معرفت، علوم سیاسی بومی، تأثیر انقلاب اسلامی بر علوم سیاسی

تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۰۴/۱۶ تاریخ تأیید ۱۳۹۶/۰۵/۲۳

مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری آقای صفاریان خوزانی می‌باشد.

مقدمه

انقلاب اسلامی به‌عنوان پدیده‌ای منحصربه‌فرد، تأثیرات عمیقی بر جامعه ایران و نظام‌های گوناگون آن به جای گذارد. علوم سیاسی به‌مثابه معرفت و به‌عنوان یکی از اجزاء برآمده از این جامعه نیز متأثر از همین اتفاق بود. این تأثیر را می‌توان در دو بُعد شکلی (سطحی) و محتوایی ارزیابی نمود. بر این اساس تأثیر انقلاب اسلامی بر دانشجویان و استادان و دانشگاه‌ها در قسمت اول؛ و تأثیرش بر محتوای علوم سیاسی در بُعد محتوایی جای می‌گیرد.

در واقع این چهار قسمت بیان شده، یعنی دانشجو، دانشگاه، استادان و محتوای درسی، ارکان نظام آموزشی هستند که در این مقاله درباره علوم سیاسی به‌عنوان معرفتی متأثر از شرایط جامعه، در قالب جامعه‌شناسی معرفت یک‌به‌یک بررسی می‌شوند. به‌عبارت‌دیگر در این مقاله تأثیر انقلاب اسلامی به‌عنوان عنصری برجسته در میان مؤلفه‌های جامعه ایرانی، بر علوم سیاسی به‌مثابه معرفت در دو بُعد شکلی و محتوایی بررسی خواهد شد.

در یک نگاه کلی، عوامل متعدد شکل‌گیری تحولات علوم سیاسی در طول حدود یک‌صد سال اخیر را می‌توان متأثر از سه سطح ساختار بین‌المللی، داخلی و فردی دانست. (مصفا، ۱۳۸۵: ۱۸۳-۱۸۴) انقلاب اسلامی را باید از مهم‌ترین رخداد‌های جامعه ایرانی به‌خصوص از جهت تأثیرش بر این رشته دانست. اسلامی شدن دانشگاه پایه‌پای انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در ایران به‌صورت آرمانی انقلابی-اسلامی از سوی گروه‌های دین‌اندیش به میان آمد و با انقلاب فرهنگی و تحولات بعداز آن، گاهی پررنگ‌تر و گاهی اندکی رقیق شد. اکنون سه دهه از این تجربه می‌گذرد و ارزیابی آن به مذاقه فلسفی و عملی بیش‌تری نیاز دارد. (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۳۱۳)

بر این اساس بررسی تحولات علوم سیاسی در ایران متأثر از انقلاب اسلامی، چارچوب موضوعی مقاله حاضر را شکل می‌دهد. روش انتخابی این پژوهش نیز جامعه‌شناسی معرفت است که در ادامه تبیین می‌گردد.

۱- روش

بنابر نظر دکتر برزگر (۱۳۹۵: ۶۱) برای فهم نظری بومی‌سازی دست‌کم از چهار چارچوب نظری می‌توان بهره گرفت: جامعه‌شناسی علم یا معرفت، دیدگاه‌ها و نظریات مطالعات فرهنگی، مباحث نظری فلسفه علم و دیدگاه پسا استعماری. نویسنده در این نوشتار، جامعه‌شناسی معرفت را به‌عنوان روش تحقیق برگزیده است.

برای معرفی جامعه‌شناسی معرفت، در نگاهی کلی تر باید گفت دو نگاه به اندیشه انسان وجود دارد: در نگاه عده‌ای اندیشه یا فکر، عمدتاً ثابت، مستقل و مبرا از تأثیرات فردی، اجتماعی و محیطی تلقی شده است. این حکم در قرون اخیر تزلزل یافته و بر عده و عده کسانی که ثبات، استقلال و تعالی ذاتی فکر و معرفت را زیر سؤال برده‌اند، افزوده شده است. آن‌ها که محیط اجتماعی-تاریخی را سرمنشأ تأثیر و تغییر تفکر می‌دانند، طرفداران رویکردی هستند که جامعه‌شناسی معرفت نام گرفته است. (توکل، ۱۳۸۹: ۱۵-۱۶) در جامعه‌شناسی معرفت، ویژگی نگاه اجتماعی به معرفت، در نظر به بُعد اجتماعی آگاهی و تأثیرات متقابلی است که بین معرفت و نظام اجتماعی برقرار است. (پارسایا، ۱۳۷۹)

توسعه نظام‌مند جامعه‌شناسی معرفت به‌عنوان یک حوزه مستقل، از دو جریان در تفکر اجتماعی-منطقی اروپایی قرن ۱۹ تأثیر پذیرفت. سنت مارکسیستی در آلمان و سنت دور کهمی در فرانسه. (کوزر و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۲) اما شکل‌گیری نظام‌مند جامعه‌شناسی معرفت به‌عنوان یک حوزه فکری مستقل، حاصل تلاش‌های ماکس شلر (Max Scheler) آلمانی، در آغاز قرن بیستم بود. (گلوور و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۰) اصطلاح جامعه‌شناسی معرفت^۱ نیز نخستین بار توسط او مطرح شد (علیزاده و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۵).

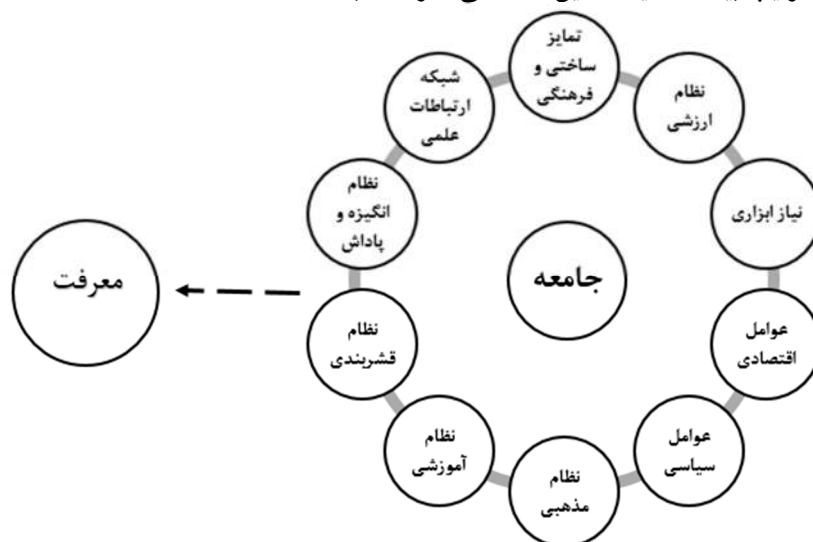
جامعه‌شناسی معرفت، به ارتباط دانش با دیگر عوامل وجودی در جامعه یا فرهنگ می‌پردازد (مولکی، ۱۳۸۹: ۱۱-۱۲) و به‌عنوان نظریه‌ای جامعه‌شناختی در صدد است تا روابط میان شناخت و وجود (اجتماعی) را تحلیل کند. (تنهایی، ۱۳۹۱: ۲۵۴) به عبارت دیگر، معرفت و شناخت از این منظر رویدادی فردی نیستند، بلکه واقعه‌ای اجتماعی هستند؛ بنابراین نظریه شناخت نظریه‌ای اجتماعی است و جامعه‌جویی معرفت و شناخت، فرضیه اصلی جامعه‌شناسی معرفت است (کنوبلاخ، ۱۳۹۰: ۲۲-۲۱). با این توضیحات، تعریف خلاصه جامعه‌شناسی معرفت چنین است: «تعیین اجتماعی معرفت»؛ یا «بررسی تأثیر عوامل اجتماعی بر معرفت».

در نگاهی جزئی‌تر بر اساس جامعه‌شناسی معرفت، مطالعات تاریخی رشد و افول علم نشان می‌دهد که حرکت علم در جوامع مختلف، به عوامل مهم اجتماعی زیر بستگی دارد؛ گرچه وزن هر یک در این تأثیر با دیگری لزوماً یکسان نیست: تمایز ساختی و فرهنگی، نظام ارزشی مناسب، نیازهای ابزاری، عوامل اقتصادی، عوامل سیاسی، نظام مذهبی، نظام

1- Wissenssoziologie (Sociology of Knowledge)

آموزشی، نظام قشربندی، نظام انگیزش و پاداش، شبکه ارتباطات علمی. (گلوور و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۸-۲۱؛ توکل، ۱۳۸۹: ۶۴-۴۹)

بدین ترتیب بیان شماتیک تعیین اجتماعی معرفت عبارت است از:



نمودار ۱- بیان ساده‌ای از جامعه‌شناسی معرفت

بررسی تأثیرات مؤلفه‌های عوامل اجتماعی بر معرفت، دستاورد عظیم جامعه‌شناسی معرفت است که در قالب موارد فوق بیان گردید. بر اساس این دیدگاه، مؤلفه‌های بیان شده، بر تعیین اجتماعی معرفت تأثیر دارند و معرفت متأثر از این عوامل است؛ البته نه به شکل جبری و علی؛ بلکه عوامل اجتماعی خاص، تنها «اقتضاء» تولید معرفت خاصی را دارند. همچنین صورت معرفت (و نه محتوای آن) است که متأثر از شرایط اجتماعی است. مثال «دریچه‌های سد» از شلر نیز ناظر به همین مدعاست. در نگاه او در یک وضعیت و نظم معین، عناصر هستی‌شناختی دریچه‌های سد را به‌سوی سیل اندیشه، باز و بسته می‌کنند. سد در تولید آب نقشی ندارد. بلکه تنها نتایج حاصل از فرایند تولید آب را هدایت می‌کند. جامعه مانند سد، در تولید ساختار منطقی معرفت نقشی ندارد؛ بلکه تنها با دریچه‌هایش جلوی انتشار اجتماعی یک نظام معرفتی را می‌گیرد و یا آن را آزاد می‌کند (گلوور و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۴۱).

بنابراین عوامل اجتماعی به صورت جبرگرایانه و علی به معرفت خاصی نمی‌انجامند و محتوای آن را شکل نمی‌دهند؛ بلکه این عوامل اجتماعی، توسعه و ترویج دانش خاصی را اقتضا دارند بدون آنکه با دخالت در محتوای معرفت، اشکال نسبی‌گرایی را متوجه جامعه‌شناسی معرفت سازند.

به همین بیان، این مقاله در پی آن است تا تأثیر انقلاب اسلامی را بر علوم سیاسی در ایران واکاوی نماید؛ ولی چنانچه ذکر شد، جامعه‌شناسی معرفت در مورد محتوای این معرفت هیچ‌گونه داوری ندارد.

۲- تأثیرات انقلاب اسلامی بر رشته علوم سیاسی

۲-۱- دانشجوی

پیش از انقلاب و با توجه به مدل توسعه نوسازی دوران پهلوی، علوم انسانی و به تبع علوم سیاسی در انتخاب دانش آموزان برای ادامه تحصیل، اولویت بالایی نداشتند. شرایط سال‌های آغازین انقلاب، توجه بسیاری از جوانان را به ادامه تحصیل در رشته علوم سیاسی معطوف داشت. در سال‌های بعد، رشد سریع جمعیت جوان کشور و افزایش تعداد داوطلبان ورود به دانشگاه‌ها نیز به این امر دامن زد. در نتیجه تعداد دانشجویان علوم سیاسی به سرعت افزایش یافت (باوی، ۱۳۷۷). در حوزه فردی، نسل جوان به مطالعه متون سیاسی علاقه نشان می‌داد و این باعث شد رشته علوم سیاسی به‌عنوان یکی از سه انتخاب نخست متقاضیان تحصیل در دانشگاه، در دهه اول پس از انقلاب فرهنگی تبدیل شود (مصفا، ۱۳۸۵: ۱۸۹).

این روند تا آنجا پیش رفت که تعداد دانشجویان رشته علوم سیاسی در سال تحصیلی ۶۸-۱۳۶۷ به عدد ۲۴۱۰ نفر رسید. همچنین دانش‌آموختگان رشته علوم سیاسی از تعداد ۲۸ نفر در سال تحصیلی ۷۰-۱۳۶۹ در رشدی فزاینده به عدد ۲۵۱ نفر در سال تحصیلی ۷۱-۱۳۷۰ رسید. (موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، ۱۳۹۵) این اقبال را می‌توان در ویژگی هویتی ایرانیان در توجه به امور فرامادی. اساساً جامعه ایران یک جامعه مذهبی است و با ابعاد معنوی انسان بیشتر سروکار دارد و از طرفی انقلاب اسلامی که به یک معنا انقلابی بوده که اساس فرهنگی و اهداف فرهنگی مهمی داشته است (پناهی، ۱۳۸۷: ۲۱۹-۲۲۰).

گرچه دوران سازندگی پس از جنگ و اقتضات مدل توسعه انتخاب شده در آن دوران، علوم انسانی را دوباره از رونق اولیه دور ساخت و نگاه‌ها را متوجه رشته‌های فنی و

درآمدها ساخت که تحصیلات را ابزاری برای کسب مدرک، پرستیژ اجتماعی و بازطراحی طبقه اجتماعی تبدیل نمود؛ ولی سال‌های اخیر دوباره نگاه به علوم انسانی و نقش راهبردی آن پررنگ شده و تقاضا برای ایفای نقش علوم انسانی در توصیف، تحلیل و مقابله با پدیده‌های آسیب‌زای اجتماعی در حال گسترش است (ابراهیم‌آبادی، ۱۳۸۷: ۲۰۵). این تغییر نگرش به علوم انسانی و آغاز حرکتی در رشد آن، از زمینه‌های کمی به وجود آمده و امید است به ابعاد کیفی نیز سرایت کند.

۲-۲-۲- استناد

رشد سریع جمعیت جوان کشور و افزایش تعداد داوطلبان ورود به دانشگاه‌ها و بخصوص رشته علوم سیاسی، کلاس‌های قبل را پرجمعیت‌تر ساختند. به‌رغم این، تعداد استادان علوم سیاسی نه تنها هم‌زمان افزایش نیافت؛ بلکه در ابتدا روندی نزولی طی کرد. این امر ناشی از عوامل متعددی بود. تعطیلی دانشگاه‌ها به برخی استادان فرصتی داد که دعوت دانشگاه‌های غربی را بپذیرند. علاوه بر این افراد، برخی استادان غیرمتعهد نیز در جریان انقلاب فرهنگی از دانشگاه اخراج شدند. کار به جایی رسید که در آستانه بازگشایی دانشگاه‌ها، در کلیه دانشگاه‌های کشور تنها هجده استاد علوم سیاسی وجود داشت؛ درحالی که پیش از انقلاب اسلامی تنها در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۳۲ نفر به‌صورت تمام‌وقت عضو هیئت علمی دانشکده بودند (ازغندی، ۱۳۷۲: ۲۱-۲۲).

به‌رغم اینکه حذف استادان ناهمسو بر سالم‌سازی فضای دانشگاه تأکید داشت، برهم خوردن نسبت تعداد استادان به دانشجویان، آثار نامطلوبی بر جای گذاشت. نخستین نمود این وضعیت، افزایش ساعات تدریس استادان بود. در نتیجه، میزان ساعات مطالعه و تحقیق این استادان کاهش یافت و بسیاری از آنان از پیگیری تحولات نوین علم سیاست بازماندند. دیگر آنکه امکان ارتباط مستقیم دانشجویان با استاد را کاهش داد و تدریس بیش از گذشته جنبه‌ای انحصاری پیدا کرد. در نتیجه از یک‌سو رقابت علمی در میان استادان کاهش می‌یافت و از سوی دیگر حق انتخاب دانشجویان برای حضور در درس استادان برجسته‌تر از او، سلب می‌شد (باوی، ۱۳۷۷). ضربه دیگر از سمت تعداد بیش‌ازحد دانشجویان در کلاس‌های درس، به مقوله پژوهش در زمینه علوم انسانی زده شد. همچنین حضور بسیار دانشجویان در کلاس‌ها باعث شده است که آنان نتوانند به‌خوبی استعداد‌های خود را شکوفا کنند و از سوی دیگر استادان نیز قادر نباشند مهارت‌های تحصیلی و پژوهشی را به‌خوبی آموزش دهند (ماحوزی، ۱۳۸۸: ۱۵۳-۱۵۵).

ایجاد دانشگاه‌ها و مراکز علمی جدید برای پاسخگویی به مطالبه ورود به دانشگاه از سوی جوانان نیز بر این مشکل افزود؛ زیرا تعداد استادان پیشین، پاسخگوی حجم جدید دانشجویان ورودی دانشگاه‌ها نبود. برای جبران کاهش تعداد استادان، «دانشگاه تربیت مدرس» نیز تأسیس گردید و جذب استادان جدید نیز راه چاره دیگری برای پاسخگویی به سیل جدید دانشجویان بود. این باعث شد تا از کیفیت استادان کاسته شود و حتی استادانی با دانش و مهارت کم و با مدرک فوق‌لیسانس، به صندلی استادی بنشینند (رفیع پور، ۱۳۹۳: ۱۳۱).

البته استادان قدیمی‌تر، تفاوت دیگری نیز با استادان جدید داشتند که در قالب تغییر نسل استادان قابل تحلیل است. با گذشت زمان، نسل قبلی استادانی که در فضای علمی دانشگاه‌های پیش از انقلاب با علوم سیاسی غربی رشد کرده بودند و در همان چهارچوب تفکری متصلب شده بودند، به دوران بازنشستگی رسیدند. دل‌بستگی کمتر استادان نسل بعد به غرب، تجربه دوری علوم سیاسی سابق از میدان عمل در حیات جمهوری اسلامی، توجه به دانش بومی در سیر تطور جهانی علم و... زنجیره‌ای است که استادان نسل جدید را یک گام به علم بومی نزدیک‌تر ساخت.

پیش از انقلاب، اکثریت قریب به اتفاق استادان، فارغ‌التحصیلان خارج از کشور بودند. اصولاً در گذشته شانس استخدام فارغ‌التحصیلان اروپا و آمریکا، به مراتب بیشتر بود. برای نمونه، طبق آمار سال تحصیلی ۵۰-۱۳۴۹ از ۱۷ تن کادر آموزشی دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه ملی ایران (شهید بهشتی فعلی)، تنها یک نفر فارغ‌التحصیل از ایران بود. پس از انقلاب فرهنگی، ترکیب اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها رو به تغییر گذارد و تعداد دانش‌آموختگان داخل کشور افزایش یافت. در این زمان گرایش‌های خاصی نظیر تلاش برای بومی‌سازی این دانش، اسلامی کردن دروس و رفع نیازهای جامعه در میان اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها شکل گرفت (مصفا، ۱۳۸۵: ۱۹۱-۱۹۵).

۲-۳- دانشگاه

پیش از انقلاب، رشته علوم سیاسی در چهار دانشگاه تدریس می‌شد: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه ملی، دانشکده علوم سیاسی و ارتباطات اجتماعی (مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی) و دانشگاه شیراز. (باوی، ۱۳۷۷) پس از انقلاب فرهنگی و توجه به رشته علوم سیاسی در میان اقشار مختلف جامعه، تمایل به ایجاد مؤسسات آموزشی در زمینه علم سیاست افزایش یافت. از سال ۱۳۶۲

دانشکده‌های علوم سیاسی در تهران و چند شهر بزرگ دایر شد. سپس روند ایجاد این گونه مراکز در شهرستان‌ها نیز ادامه یافت که بی‌تردید در توسعه بینش علمی در سیاست در خارج از پایتخت یاری می‌رساند.

دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه در سال ۱۳۶۱ به منظور تقویت توان حرفه‌ای و دانش کارشناسی وزارت خارجه فعالیت‌های خود را آغاز کرد. دانشگاه امام صادق (ع) به‌عنوان یکی از دانشگاه‌های غیردولتی در ۱۳۶۱ پایه‌گذاری شد و با تأسیس رشته معارف اسلامی و علوم سیاسی آغاز به کار کرد. همچنین می‌توان به دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس (۱۳۶۱)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، دانشگاه فردوسی مشهد، گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان به‌عنوان زیرمجموعه دانشکده علوم اداری و اقتصادی (۱۳۶۹) و مواردی از این دست اشاره نمود. کمی بعد شیراز و یزد و قم نیز دارای مراکز علمی آموزش رشته علوم سیاسی شدند. (مصفا، ۱۳۸۵: ۱۶۸-۱۸۰) با ادامه این روند، در انتهای دهه ۱۳۷۰، اصفهان، خراسان، خوزستان، زنجان، فارس، قزوین، قم، کرمان، کرمانشاه، گلستان، گیلان، مازندران، مرکزی، هرمزگان و یزد، استان‌هایی بودند که در آنها رشته علوم سیاسی دایر شده و دانشجویانی در دانشگاه‌های این استان‌ها مشغول به تحصیل شده بودند. در این سال از بین حدود ۱۴۵۰۰ دانشجوی رشته علوم سیاسی، ۶۵۰۰ نفر در خارج از تهران تحصیل می‌کرده‌اند. (موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی، ۱۳۹۵)

به این ترتیب، علوم سیاسی از حالت یک رشته مستقر در پایتخت خارج شد و پراکنندگی جغرافیایی پیدا کرد. البته این دانشکده‌های خارج مرکز، معمولاً در سطح علمی دانشگاه‌های تهران قرار ندارند و باید ساختار آموزشی قوی‌تری پیدا کنند. این حکم در مورد دانشکده‌های علوم سیاسی وابسته به دانشگاه‌های آزاد اسلامی در شهرستان‌ها بیشتر صدق می‌کند.

همین مشکلات ایجاد شده در کیفیت آموزش در کنار مشکلات ایجاد امکانات سخت‌افزاری و نرم‌افزاری علم‌آموزی در بیرون از پایتخت و همچنین توسعه مفهوم ارتباطات و ایجاد نسل جدید دانشگاه‌ها در عرصه بین‌الملل، راه حلی در قالب ایجاد و توسعه دانشگاه‌های از راه دور و دانشگاه‌های مجازی را اقتضا کرد (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۱۸۹-۱۹۰).

علاوه بر گسترش عرضی و پراکنندگی رشته علوم سیاسی پس از انقلاب اسلامی، استقلال این رشته از رشته‌ها و دانشکده‌های دیگر نیز به قوت ساختار علمی در این رشته کمک شایانی نمود. داشتن دانشکده مجزا از حقوق، اقتصاد و علوم اجتماعی، افزایش گرایش‌های علوم سیاسی در تحصیلات تکمیلی، افزایش دانشمندان و استادان گرایش‌های مختلف علوم سیاسی و... همه می‌تواند نشانگر تفکیک حوزه علمی دانش سیاست، از سایر معرفت‌ها باشد. تغییر عناوین دروس و پررنگ‌تر شدن مفاد سیاسی در عوض درس‌های حقوق و اقتصاد و غیره، نشانه دیگری بر این اتفاق است. البته هنوز نیز پیوند دانش سیاست و حوزه‌های معرفتی نزدیک به آن، در برخی دانشکده‌ها وجود دارد. به‌عنوان مثال دانشگاه علامه طباطبایی رحمه الله علیه، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دارد. یا در دانشگاه اصفهان، دانشکده علوم سیاسی و اقتصاد، متولی اداره این دو حوزه معرفتی است.

به‌رحال افزایش تمایز دانش سیاسی از دیگر حوزه‌ها، هم منشأ داخلی و هم خارجی دارد که هم به الزامات توسعه آموزش عالی و تفکیک ساختاری در جامعه ایران مربوط می‌شود و هم به‌نوعی انعکاسی از واقعیت تحول دانش، در عرصه بین‌الملل بوده است. این روند در دوران پس از انقلاب روند شتاب آمیزی یافته است و اکنون نیز کم‌وبیش ادامه دارد. (مصفا، ۱۳۸۵: ۲۱۸)

۲-۴- محتوای درسی

با تأسیس مدرسه عالی سیاسی در سال ۱۲۸۱ شمسی در ایران، جرقه ورود الگوهای آموزشی غرب یا عمدتاً فرانسه متأثر از سنت اروپایی، زده شد. این روش کم‌وبیش تا اوایل دهه ۱۳۵۰ شمسی یعنی زمانی که دانش‌آموختگان ایرانی در ایالات متحده آمریکا وارد معدود دانشکده‌های علوم سیاسی شدند، ادامه داشت. از این‌پس دو روش تقریباً متفاوت معمول گشت. روش نخست روش سنتی اروپایی و عمدتاً فرانسوی بود که تدریس علم سیاست بر محور فلسفه سیاسی، اصول و روش‌های حقوقی و شیوه‌های توصیفی-تاریخی استوار است. در روش دوم که روش تدریس آمریکایی نامیده شده، علم سیاست به‌عنوان یک نظام آموزش عملی با گرایش شدید تجربی و رفتاری با تأکید روی شیوه‌های کمی شناخت پدیده‌های سیاسی بود (فرزانه پور، ۱۳۸۷).

بنابراین علم سیاست در ایران در پاسخ به شرایط بین‌المللی و تاریخی، با سه موج عمده مواجه بود. موج اول، موج «فرانسوی» با تأکید بر «دانش سیاست» با غلبه «رویکرد حقوقی» بود که از زمان تأسیس مدرسه علوم سیاسی رواج یافت. موج دوم، موج «آمریکایی» این

حوزه معرفتی، با تأکید بر «علم سیاست» و با غلبه «رویکرد رفتارگرایی» از دهه ۱۳۴۰ رایج شد. موج سوم را نیز باید موج «ایرانی» علوم سیاسی با تأکید بر «دانش سیاست» و غلبه «رویکرد بومی» دانست که از انقلاب اسلامی آغاز شده است.

تأثیر انقلاب اسلامی بر علوم سیاسی تا آنجا بود که این برهه، به یکی از سه چرخش تاریخی این علم در ایران در قالب چرخش به سمت علوم سیاسی بومی برخاسته از بستر ایرانی-اسلامی بدل شد. در این زمان پس از پشت سر گذاردن دو دوره بی‌اعتنایی به دستاوردهای مغرب زمین و نفی مطلق آن‌ها و نیز پذیرش مطلق دستاوردهای تمدن غرب و ضرورت غربی شدن یکپارچه، در تجربه و آگاهی بعد از وقوع، آشکار شد که هیچ یک از این دو مسیر نمی‌تواند ما را به سرمنزل مقصود برساند. راه وسط با وقوع انقلاب اسلامی ایران آغاز شد. راه بازگشت به خویشتن، خودباوری، حفظ اصالت و هویت خود از یک سو و توجه توأمان به دستاوردهای تمدن بشری و عقلانیت متراکم آنان، فرایندی بود که با انقلاب اسلامی شروع شد. (برزگر، ۱۳۹۵: ۴-۵)

البته پیشینه لزوم بومی‌سازی، به عقب‌تر نیز برمی‌گردد. در دوره‌های اولیه، خیلی بر تئوری‌های جهان‌شمول به‌خصوص تئوری‌های اروپایی تأکید و تکیه می‌شد و کاملاً از روندهای داخلی جامعه غفلت کردند؛ اما به تدریج در سال‌های ۱۳۲۰ به بعد، جریانی در ایران ظهور کرد و آن جریان شروع بدینی به تئوری‌های غربی بود. از همین زمان گرایشی به‌منظور بیشتر سنتی کردن دروس علوم انسانی و علوم سیاسی به وجود آمد. (فیرحی، ۱۳۷۲) این نگرش در انقلاب اسلامی به ثمر نشست و ازینرو انقلاب فرهنگی و تلاش‌های پس‌از آن در راستای اسلامی‌سازی و بومی‌سازی علوم سیاسی را نیز باید در همین چارچوب تحلیل نمود.

با پیروزی انقلاب اسلامی، علوم انسانی مورد توجه قرار گرفت؛ چراکه انقلاب اسلامی ایران، راه جدیدی را در فضای جامعه بشری تعریف می‌کرد. به این مفهوم که در اوج دنیای ماده محور، اهمیت معنا را به رخ می‌کشید و همین مسئله باعث می‌شد که در ایران، نگاه به علوم انسانی تکانی بخورد (خرمشاد، ۱۳۸۶: ۲۶). کارگزاران انقلاب بر این اعتقاد بودند که ضروری است که مبانی علوم انسانی با تکیه بر منابع اسلامی در معرض ارزیابی مجدد قرار گیرد و از عناصر فرهنگی و ایدئولوژیک غرب پاک شود. به این منظور، واحدهای درسی به لحاظ کمی و کیفی دستخوش تحول شد و عناوین جدیدی در برنامه کلاس‌ها گنجانده شد. از جمله می‌توان به نام این درس‌ها اشاره کرد: مبانی جامعه‌شناسی در اسلام، اندیشه‌های

سیاسی در تاریخ اسلام، دیپلماسی پیامبر صلی الله علیه و اله، جنبش‌ها و نهضت‌های سیاسی اسلامی در قرن بیستم، نظام سیاسی و دولت در اسلام، انقلاب اسلامی ایران، اعراب و اسرائیل، شناخت ماهیت امپریالیسم. به‌طور کلی، روند ارائه این سبک درس‌ها در جهت تقویت گرایش اسلامی در دانشگاه‌ها، گرایش به بومی‌سازی دانش و غرب‌شناسی صورت گرفت. (مصفا، ۱۳۸۵: ۱۶۸)

در فضای تحلیل علوم سیاسی پس از انقلاب اسلامی، «مسئله وارگی بومی‌سازی» به دلیل دغدغه «هویتی» آن نیز می‌تواند در نظر گرفته شود. علوم انسانی به دلیل ماهیت هویت بخشی آن، با مسئله هویت ایرانی و اسلامی مرتبط است. این علوم به نحوی نگاهی هستی‌شناسانه، معرفت‌شناسانه و یا سبک زندگی خاص را به فرد القا می‌کند که در مواردی به شدت تحت تأثیر انسان‌شناسی، جهان‌شناسی، آینده‌معطوف به آخرت و جز آن است. همچنین ادبیات متعارف علوم سیاسی و روابط بین‌الملل بر مبنای مفروض سکولاریسم و جدایی دین از قلمروی سیاست، اقتصاد و حوزه عمومی تدوین شده است. هرچند این به معنای آن نیست که صفر تا صد بسته علوم سیاسی متعارف را بی‌درنگ، غیر مفید در جمهوری اسلامی تلقی کنیم؛ اما به هر تقدیر، مفروضات سکولاریستی مندرج در آن در دولت دینی ایران بعضاً دچار ناهمسازگرایی می‌شود و وجه دیگری از مسئله وارگی علم بومی رخ می‌نماید (برزگر، ۱۳۹۵: ۴-۵).

ابداع مفهوم «هویت بخشی» توسط دانش نیز در همین نگاه می‌تواند از لحاظ نظری، تولید دانش سیاسی بومی را توجیه نماید. در دوگانه مسلمان-غیرمسلمان، آنچه می‌تواند کفه ترازوی هویت اسلامی را سنگین‌تر نماید، علم بومی است که به‌عنوان وجه هویتی «دیگرساز» ایفای نقش می‌کند. البته در این خصوص باید دقت داشت گرچه به طور ساختاری ما تحت تأثیر «فشار مثل غرب شدن» قرار داریم و برای خارج شدن از این فشار و رسیدن به نقطه تعادل باید سیاست‌گذاری علمی داشت؛ لیکن به علت لایه‌ها و روش‌های مختلف بومی‌سازی، این امر نباید به غرب‌ستیزی علمی بینجامد (برزگر، ۱۳۹۵: ۳۶).

اعتقاد به باورهای دینی همچون نفی هرگونه تسلط غیرمسلمان بر مسلمان - که از بارزترین نمودهایش تسلط بر افکار و اندیشه‌های مسلمانان است - از دیگر اندیشه‌های تقویت‌کننده تولید علم بومی در جمهوری اسلامی بود که نمود آن در شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» به وضوح قابل مشاهده است. در قاعده نفی سیل با تمسک به آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱) و دیگر ادله نقلی، هرگونه تفوق

و برتری غیر بر مسلمانان حتی در زمینه‌های معرفت و دانش، نفی شده و تدارک مقدمات چنین استقلالی، به حد وجوب بیان شده است.

جدا از نقش پررنگ معارف شیعی و وجه هویتی انقلاب اسلامی در همه عرصه‌ها و از جمله در علوم سیاسی، نقش انقلاب اسلامی در تولید علم بومی، از سوی دیگری نیز تقویت می‌شد و آن هم فضای بین‌المللی است؛ یعنی غیر از عنصر انقلاب اسلامی و فضای تاریخی ایران اسلامی، بومی‌سازی و طرد غرب از جانب فضای بین‌الملل هم قابل تحلیل بود. این حرکت از سوی عده‌ای در قالب کلی نفی مدرنیسم و ضدیت با آن توصیف شد. (کوزر و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۴۸) پیش از انقلاب اسلامی، روند پرشتاب مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون، گروه‌های دین‌داران را در مورد «به حاشیه راندگی» شریعت نگران ساخت. برای همین، نهضت و مبارزه‌ای از درون آن فوران کرد که هدفش (درست در مقابل سکولاریزاسیون شاه)، اسلامی‌سازی، آن‌هم از طریق به دست‌گیری قدرت سیاسی بود و ریشه در مبارزات قبلی روحانیت در دوران نهضت ملی، مشروطیت و عصر قاجار و سایر وقایع تاریخی مذهب شیعه داشت. بدین ترتیب، در تاریخ معاصر ایران، یک جابه‌جایی گفتمانی روی داد که طی آن‌هم گفتمان غالب مدرنیزاسیون غربی و هم سایر خرده گفتمان‌ها، مانند چپ و جهان سوم‌گرایی و بوم‌گرایی، تبدیل به حاشیه گشتند و گفتمان اسلام‌گرایی، متن شد. بدین ترتیب، اسلامی کردن دانشگاه، گفتمانی بشری و برخاسته از شرایط تاریخی و اجتماعی خاصی از ایران و مذهب تشیع بود (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۳۱۴-۳۲۶). این بستر مذهبی در نفی غرب مدرن، با یک جریان موافق بین‌الملل همزمان شده بود و آن هم جریان پست مدرنیسم بود.

نگاه بومی‌سازی، در مقابله با انتقال یک‌سویه دانش از بیرون، به لایه‌های مختلفی از تولید و بازتولید دانش نظر داشت که از تولید علم مبنایی بر اساس آموزه‌های اسلامی تا گزینش و انتقال دانش بوم‌های دیگر را در برمی‌گرفت. پس مراد از بومی‌سازی، قطع ارتباط با محافل علمی و چشم فرو بستن بر انباشت علمی جهانی و بسنده کردن به مکتوبات داخلی نبوده؛ بلکه در این نگاه، از مسیر نگاه به حرکت علم و مسیر دانش در جوامع دیگر، نقادی آنان و تطبیق و مقایسه راه‌حل‌های آنان است که فراز و فرود مسیر علم و تولید و گسترش دانش بومی مشخص می‌شود؛ بنابراین گزینش برخی مؤلفه‌های دانش سایر بوم‌ها و استفاده برای بازچینش آن‌ها در نظام دانش جدید نیز سطحی از بومی‌سازی محسوب می‌شود (برزگر، ۱۳۹۵: ۱۴-۱۱). مثلاً، فرهنگ اسلامی، علم یونانی را در دوران اقتدار و

شکوفایی سده نخستین بدین سان اقتباس کرد و دنیای غرب نیز پس از رنسانس، میراث معرفتی دنیای اسلام را با همین شیوه مصرف کرد (رحیمی سجاسی، ۱۳۹۰: ۲۱۱).

همچنین انقلاب اسلامی با بازگشت به تراث اسلامی، راه را برای تولید علوم بومی به روش قیاسی نیز فراهم ساخت. علوم سیاسی بومی تولید شده در این قرائت، بر اساس مبادی فرانظری اسلامی است. همان سان که سکولاریسم، اومانیزم، دنیا محوری از جمله بنیادهای ذهنی علوم سیاسی و انسانی مغرب زمین است. در این بومی سازی پس از کسب اشراف لازم بر نظریه ها و علوم جدید مغرب زمین، به میراث یا تراث اسلامی اعم از قرآن و سنت و نیز سنت های غربال شده و صحیح توجهی کانونی می شود (فاروقی، ۱۳۸۵: ۲۴۸). در این رویکرد، به بازخوانی علم و فرهنگ اسلامی و لایه های عمیق این معرفت پرداخته می شود تا از این طریق، معرفت علمی جدید در یک تحول ساختاری بازسازی شود (رحیمی سجاسی، ۱۳۹۰: ۲۱۱). در هدف نهایی این طرح با بومی سازی مبنایی، «کسوف خداوند» در علوم طبیعی، فلسفه و علوم تجربی و همه چیز پایان می پذیرد. این کسوف مقارن با وقوع انقلاب اسلامی به پایان رسیده است (برزگر، ۱۳۹۵: ۱۳۱).

واضح است که نقش انقلاب اسلامی و مذهب تشیع و تأثیرش بر علوم سیاسی، در گونه دوم بومی سازی عیان تر است. چرا که نظام ارزشی و فرهنگی، نقش مهمی در تولید معرفت دارند به نحوی که مبادی دانش را باید در لابه لای فرهنگ جستجو نمود (رحیمی سجاسی، ۱۳۹۰: ۱۹۹). مذهب به عنوان قسمتی از فرهنگ نیز چنین تأثیر ناپیدایی بر تولید علوم و گسترش آن ها برجای می گذارد. به عنوان مثال مرتون (Robert K. Merton, 1910) و گیلیسپی (Gillispie, 1960) هر دو روی این رابطه را در غرب نشان داده اند. جایی که مرتون به نقش پروتستانتیسم (Protestantism) در توسعه علم در انگلستان قرن هفدهم و گیلیسپی به نقش مخرب برخی پروتستان های لیبرال در توسعه علم در اوایل قرن نوزدهم اشاره دارند (توکل، ۱۳۸۹: ۵۴ - ۵۵).

با این توضیحات، دو نوع حرکت در مسیر علم بومی قابل تفکیک شد. یکی بومی شدن به این معنا که ما علوم را از جوامع دیگر بیاوریم و آن را بر طبق نیازهای فکری جامعه خود تغییر دهیم. یکی هم بومی بودن یعنی این که علوم، از ابتدا در زمینه های فکری جامعه به وجود آید (باقری، ۱۳۸۹: ۲۷۵). به صورت کلی بومی شدن علم سیاست به معنای «تناسب داشتن با نیازها و قابلیت های یک جامعه» است؛ از جمله تناسب با «نظام دانایی مسلمانان»، تناسب با «موضوعات و متعلق علم» و در نهایت تناسب با «حوزه روش شناختی»

(پورفر، ۱۳۸۳). بنابراین نقش مذهب از میان سه مؤلفه ذکر شده، بیشتر در تأمین مبادی علوم سیاسی است که اهمیت می‌یابد.

علاوه بر این، انقلاب اسلامی حتی در جهت‌دهی، هدف‌گذاری علمی و انسجام‌بخشی یافته‌ها و اصول موضوعه جزئی نیز می‌تواند نقش مهمی ایفا نماید. عقلانیت اسلامی می‌تواند برای علوم تجربی ابزاری، هدف‌سازی کند و بدان معنایی متعالی و انسانی دهد؛ و یا مبنایی برای فرضیه‌سازی و ایجاد سازه نظری قرار گیرد. اگر فرایند پژوهش را در دو فاز خلاق و فرضیه‌سازی و دیگر فاز انتقادی و آزمون فرضیه تعریف کنند، از گزاره‌های علمی حداقل در فاز خلاق علم و فرضیه‌سازی می‌توان استفاده کرد (برزگر، ۱۳۹۵: ۱۳۶). نمی‌توان منکر این قضیه شد که گرایش‌های شخصی پژوهشگر فی‌الجمله در مطالعات او نقش دارند. تحت شرایط اجتماعی-تاریخی معین، موضوعات خاصی در نظر دانشمند مهم تلقی می‌شود و توجه او را جهت تحقیق جلب می‌کند. به‌هر حال گرچه انتخاب مسائل تحقیق ممکن تحت پارامترهای اجتماعی و فرهنگی تعین یابد ولی نه محتوا و نه صحت معرفت به‌دست آمده، هیچ‌یک نباید به دست فاکتورهای فرهنگی و اجتماعی-تاریخی ارزیابی شود.

این‌ها اشکال عریان‌تری از تأثیر انقلاب اسلامی بر تولید علوم سیاسی بودند؛ اما گاهی این تأثیر، زیرپوستی و غیرمستقیم است. به‌عنوان مثال این اتفاق گاهی از راه تحول در فرهنگ جامعه اتفاق می‌افتد؛ مثلاً وقتی در یک کشور پایه‌های فرهنگی در مصرف‌گرایی، بی‌کارکردی (Dysfunction) عیش و نوش و لذت‌طلبی قرار داده شد، افراد مصرف‌گرا و آن‌ها که منتفع و مدافع چنین فرهنگی هستند، ضرورت و علاقه‌ای برای یک علم تولیدی و مولد احساس نمی‌کنند و علم آن جامعه پیشرفت نخواهد کرد (رفیع پور، ۱۳۹۳: ۵۰). مثال دیگر، تأثیر فرهنگ دانشگاهی به‌عنوان انعکاسی از فرهنگ جامعه و اخلاق علمی بر علوم سیاسی است.

بر خلاف قوت آموزه‌های انقلاب اسلامی، این تأثیرات در میراث مکتوب رشته علوم سیاسی چندان منعکس نشدند. در دوران قبل از انقلاب، تنوع آثار سیاسی منتشر شده زیاد نبود. به‌علاوه، مخاطبان بسیاری از کتب سیاسی، عامه مردم و افراد عادی بودند و این آثار اصلاً جنبه تخصصی نداشت. در دوره پس از انقلاب، سوگیری بنگاه‌های نشر بیشتر به سمت انتشار مباحث ایدئولوژیک و روز سیاسی بود. در این دوره، حجم کتب سیاسی منتشر شده به سرعت بالا رفت. دوران انقلاب و رشد گرایش عمومی به بحث سیاسی و کاهش فشار

سانسور، مؤسسات انتشاراتی را به سوی افزایش تعداد عناوین کتب سیاسی خود کشاند. در ضمن، به خصوص در سال‌های نخست پس از انقلاب، تعداد نشریات سیاسی نیز رو به افزایش گذارد. بعداً انتشار فصلنامه‌های تخصصی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل نیز آغاز شد. باین همه محتوای علوم سیاسی موجود را نمی‌توان بر خاسته از انقلاب اسلامی دانست؛ کما اینکه مطابق آموزه‌های غربی این دانش نیز نیست.

۳- تعیین اجتماعی علوم سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی

با توجه به آنچه گفته شد انقلاب اسلامی، در محورهای ده‌گانه‌ی معرفی شده در قالب جامعه‌شناسی معرفت، تأثیر خود را بر علوم سیاسی در ایران برجای گذارده است. تفکیک رشته علوم سیاسی و دانشکده‌های آن از حوزه‌های نزدیک به آن چون حقوق و آمار و جامعه‌شناسی را باید گام مهمی در تمایز نقشی بیشتر در ساحت علم و بخصوص در علوم سیاسی دانست. همچنین تأسیس دانشکده‌های علوم سیاسی با گرایش‌های تخصصی بیشتر، شاخه‌ای و تخصصی نمودن این حوزه از معرفت، اشتغال دانشجویان تحصیلات تکمیلی به گرایش‌های مختلف علوم سیاسی، تخصصی شدن مواد درسی و محتوای کتب آموزشی و مواردی از این دست، همگی به تمایز علوم سیاسی کمک شایانی نمودند. البته هنوز راه درازی در پیش است و هنوز در حیطه عمل و نظر، نیازمند این تفکیک و تمایز هستیم. چه تمایز ساختاری در جامعه و چه تمایز حوزه‌های علمی (علیخانی، ۱۳۸۹: ۴۶-۴۷).

در محور تأثیر نظام سیاسی، بر خلاف پیش از انقلاب، نظام سیاسی حاکم پس از انقلاب اسلامی عموماً در نقطه مقابل واردات دانش (آن‌گونه که در الگوی توسعه پهلوی دنبال می‌شد)، تمایل بیشتری به بومی‌سازی علوم داشته است. انقلاب فرهنگی، تصفیه دانشگاه‌ها، تهیه متون جدید و مواردی از این دست همگی در این راستا ارزیابی می‌شوند؛ گرچه ارزیابی توفیق نظام اسلامی در نائل شدن به این هدف، مجال دیگری می‌طلبد. از همین رو قاعدتاً نظام انگیزه و پاداش و اقتصادی نیز باید به مدد چنین نگاهی عمل می‌کردند.

به‌رغم آنچه ابتدائاً ممکن است به ذهن متبادر شود که بومی‌سازی دانش، بستن راه مفاهیم جهانی و تعامل بین‌الذهانی است، چنانچه ذکر شد سطحی از بومی‌سازی جهت استفاده از دانش جهانی به ارتباط علمی نیاز دارد. همچنین انتقال دانش به بیرون از بوم ایرانی-اسلامی نیز محتاج چنین ارتباطی است. ارتباطات داخلی نیز می‌تواند به قوت حوزه‌های دانش کمک شایانی نماید. به‌رغم این ضرورت و تحولات ناشی از آن در جهان، اجتماعات علمی هنوز در ایران قوتی ندارند. همچنین ضعف تعاملات بین‌المللی نیز در علوم

انسانی وضعیت پر مناقشه تری دارد. (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۲۷۹) دانشگاه‌ها، مراکز علمی، استادان، دانشجویان و فارغ‌التحصیلان، ارتباط منسجم و منظمی با یکدیگر ندارند و متاسفانه ارتباط و تعامل مؤثری بین گروه‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل ایران وجود ندارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۰۵).

درباره نظام ارزشی نیز توضیح داده شد که چگونه انقلاب اسلامی و ارزش‌های برآمده از آموزه‌های اسلام و تشیع، توانایی تولید دانش بومی برآمده از گزاره‌های دینی و یا قوت فرهنگی برای انتقال هوشمندانه و گزینشگرانه دانش بوم‌های دیگر را تأمین می‌کنند.

همچنین نیاز ابزاری انقلاب اسلامی به نرم‌افزاری حکومت‌رانی برای حل مسائل خویش و نیز اثبات کارآمدی نظام برآمده از گزاره‌های اسلامی، بخصوص با گذشت چهار دهه از حیات این نظام، لزوم تولید علوم سیاسی بومی در ایران را تقویت می‌کند.

درباره نظام آموزشی نیز بیان شد که چگونه انقلاب اسلامی به رشد کمی دانشجویان در رده‌های مختلف آموزشی و افزایش مراکز علمی رشته علوم سیاسی کمک نمود. همچنین پراکندگی بیشتر و توزیع رشته علوم سیاسی در کل کشور از دیگر تأثیرات انقلاب اسلامی بود. ایجاد آموزش از راه دور و دانشگاه مجازی نیز در کنار تخصصی نمودن رشته‌ها و ایجاد دانشکده‌های مستقل و متمایز از دیگر رشته‌ها را نیز می‌توان از تأثیرات اجتماعی انقلاب اسلامی بر علوم سیاسی در مؤلفه نظام آموزشی برشمرد. با این حال انقلاب فرهنگی، اخراج و مهاجرت استادان، افزایش شدید دانشجویان و مسائلی از این دست، تعداد استادان را در مقایسه با نیاز واقعی کشور با کاهش شدیدی مواجه ساخت. البته تغییر نسل استادان، از مزایای دیگر انقلاب اسلامی در خدمت به علوم سیاسی و چرخش رویکرد آن به سمت تولید دانش بومی پس از انقلاب اسلامی بود.

همچنین محتوای علوم سیاسی بیشترین تأثیر را از انقلاب اسلامی پذیرفت. چرخش علوم سیاسی به سمت تولید علوم سیاسی بومی، ایجاد رشته‌ها، مواد درسی و حتی محتوای مکتوب جدید برای علوم سیاسی و یا تغییر سرفصل‌ها، اهداف و منابع درسی را می‌توان از مهم‌ترین نتایج انقلاب اسلامی دانست. اهمیت یافتن دوباره علوم انسانی و علوم سیاسی، برجسته شدن بومی‌سازی علوم سیاسی در طیفی متنوع از انتقال دانش گرفته تا تولید آن و مهم‌تر از همه تغییر رویکرد محوریت آموزه‌های سکولاریزاسیون در علوم سیاسی به علوم سیاسی معنا محور را می‌توان از اثرات انقلاب اسلامی بر علوم سیاسی دانست. اکنون در پایان‌نامه‌ها گرایشی به مطالعه موضوعات مربوط به سیاست و حکومت در ایران یا

جامعه‌شناسی ایران پیدا شده که در گذشته ظاهراً وجود نداشته است. پایان‌نامه‌های خوبی درباره تحولات فرهنگی، فکری و اجتماعی در ایران نوشته شده و از این نظر شاید پیشرفتی حاصل شده باشد. (بشیری، ۱۳۷۵) در تحلیل موضوع پایان‌نامه‌های علوم سیاسی در یک مقطع پنج‌ساله، نیمی از پایان‌نامه‌ها در رشته علوم سیاسی، به مسائل ایران پرداخته‌اند (مقصودی، ۱۳۸۵).

اینها تأثیرات انقلاب اسلامی بر علوم سیاسی بر اساس مؤلفه‌های به دست آمده از روش جامعه‌شناسی معرفت بودند که این عوامل در کنار تأثیرات غیرمستقیم انقلاب اسلامی بر علوم سیاسی، اقتضای تولید دانش سیاسی بومی به مثابه معرفت برخاسته از انقلاب اسلامی را تأیید می‌نمودند.

نتیجه‌گیری

انقلاب اسلامی و نظام‌های مختلف برآمده از آن در جامعه ایران، مؤلفه‌های اجتماعی هستند که بر علوم سیاسی به مثابه معرفت تأثیر عمیقی گذارده‌اند. سال‌های پس از انقلاب اسلامی و اهمیت یافتن علوم انسانی و علوم سیاسی، داوطلبان این رشته را به شدت افزایش داد. نسل استادان برآمده از انقلاب اسلامی در کنار گسترش کمی مراکز علمی و افزایش پراکندگی علوم سیاسی در کشور و همچنین تخصصی شدن شاخه‌های این دانش و مستقل شدن این حوزه از معرفت، از تأثیرات مهم شکلی انقلاب اسلامی بر علوم سیاسی در ایران بودند. البته در این زمینه باید دقت داشت که کیفیت آموزش علوم سیاسی، فدای افزایش کمیت این رشته نشود.

در مورد محتوای علوم سیاسی، این تأثیرپذیری به مراتب پررنگ‌تر است. انقلاب اسلامی با خصلت احیای معنویت در دنیای مدرن، مسیر علوم سیاسی در ایران را تغییر داد و از علوم سیاسی سکولار و معنویت زدا به علوم سیاسی بومی برآمده از ارزش‌ها و آموزه‌های اسلام و مذهب تشیع سوق داد؛ هرچند این هدف‌گذاری و تغییر گفتمان، تا پیاده شدن در عرضه عمل هنوز راه درازی در پیش دارد.

عامل مذهب، با غنای درونی بالا، یکی از الزامات مهم تولید علوم سیاسی در تأمین مبانی نظری و فرانظری آن را بر عهده دارد. همچنین با تکیه بر قوت این عامل می‌توان به انتقال هوشمندانه دانش از بوم‌های دیگر نیز اقدام ورزید. انقلاب اسلامی، روی آوردن دوباره به این گزاره‌ها را گوشزد نمود. گرچه باید دقت داشت که تأکید بر مذهب به معنای نفی مطلق دیگر معرفت‌ها و نیز تنگ کردن جای دیگر اقتضانات تولید دانش نباشد؛ به

عبارت دیگر صرف بازگویی گزاره‌های مذهب، بدون هم‌بندی مناسب با روش علمی و کاربردی و روزآمد نمودن آنها در قالب اجتهاد علمی، مفید فایده نخواهد بود. به‌رغم تأثیرات همسوی انقلاب اسلامی بر علوم سیاسی، بر خلاف آنچه در دهه ۱۳۴۰ روی داد (که نظام فرانسوی به تدریج نقش خود را از دست داده و به‌جای آن نظام آمریکایی در شیوه ارائه دروس و چه در نوع و محتوای دروس، تغییر ایجاد کرد و حتی اجرای برنامه «واحد‌گیری» و تقسیم سال تحصیلی به نیمسال تحصیلی و همچنین گرایش به «رفتارگرایی» را با چهارچوب نظری و روش تحقیق خاصی به‌عنوان نظریه‌های تجربه‌گرا در سیاست مطرح نمود، و روش‌های تجربی، استفاده از آمار و تأکید بر مطالعات تجربه‌گرایانه در عرصه‌های اقتصاد و جامعه‌شناسی را در برنامه‌های خود گنجانند) تغییر رویکرد علوم سیاسی پس از انقلاب اسلامی تاکنون نتوانسته است حوزه‌های مختلف دانش، روش و ساختار و برنامه علمی را متأثر از خویش تغییر دهد؛ به عبارت دیگر گرچه تغییر مسیر کلی رشته علوم سیاسی در پرتو انقلاب اسلامی میسر شد و تغییرات کمی و کیفی در این رشته را شاهد بودیم، ولی این تأثیرات هنوز نتوانسته است در عمل و در گستره حوزه‌های مختلف معرفت، ثمره ملموس و عملی دهد.

هنوز هم غیر کاربردی بودن بسیاری از عناوین دروس، انتزاعی بودن صرف آن‌ها، عدم انطباق با نیازهای جاری کشور و سلطه‌گرایی‌های سنتی و عقب‌افتاده علمی موجب شده است تا مشکلات و بحران‌های حوزه دروس علوم سیاسی در سالیان اخیر نمود بیشتری پیدا کند. متن‌های ما یا ترجمه‌اند یا تألیف‌هایی که به‌نوعی مستند به ترجمه‌اند؛ یعنی ما متن اصیل یا نیمه اصیل که با فرهنگ و زبان فکری ما گره خورده باشد، بسیار کم داریم (فیرحی، ۱۳۹۲).

بنابراین چه در تطبیق با علوم سیاسی غربی و چه در تولید محتوای علوم سیاسی بومی، خلأهای جدی وجود دارد. از همان ابتدای انقلاب اسلامی، به‌رغم آن که برنامه مصوب ستاد انقلاب فرهنگی با برنامه قبلی تفاوت‌های آشکاری داشت، در محتوای علم سیاست تغییر جدی حاصل نشد. ایجاد تغییرات کمی در رشته علوم سیاسی، سلطه‌گرایی‌های پوزیتیویستی در رشته علوم سیاسی، پرهیز از تحلیل مسائل ایران و حوزه قدرت سیاسی، بومی و کاربردی نشدن علم سیاست، و همچنین سرمایه‌گذاری نکردن واقعی در حوزه علم سیاست از ناحیه بخش خصوصی و دولت را می‌توان از لغزشگاه‌های علم سیاست در دوران پس از انقلاب اسلامی دانست. (پورفر، ۱۳۸۳)

خلاصه آنکه انقلاب اسلامی به عنوان نظام کلی دربردارنده خرده نظام‌های اجتماعی مؤثر بر معرفت، تأثیر بزرگی بر صورت و شکل علوم سیاسی در ایران گذارد. با این حال تأثیر مهم‌تر انقلاب اسلامی بر علوم سیاسی را باید در چرخش آن به سمت علوم سیاسی معنویت‌گرا دانست که تولید علوم بومی را هدف قرار داده است. به رغم این توفیقات، ادامه تأثیرات انقلاب اسلامی به حوزه روش، محتوای بومی دروس، نظام، ساختار و برنامه آموزشی، نظام‌مند ساختن و بازتولید علوم سیاسی ایرانی-اسلامی و مواردی از این دست، از الزاماتی است که همت مضاعف استادان و دانشمندان این حوزه را می‌طلبد.

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم
- ابراهیم آبادی، حسین (۱۳۸۷)، «ضرورت مطالعات سیاست‌گذاری در علوم انسانی» در **علوم انسانی از دیدگاه صاحب‌نظران** به کوشش فیروزه اصغری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۲)، «آموزش دانشگاهی علم سیاست»، **دانشنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران**، ۱۰ و ۱۱.
- باقری، خسرو (۱۳۸۹)، «بومی‌سازی و توجه به علم بومی راه‌های توسعه علوم انسانی» در **علوم انسانی از دیدگاه صاحب‌نظران** به کوشش فیروزه اصغری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- باوی، محمد (۱۳۷۷)، «وضعیت رشته علوم سیاسی در ایران»، **مجله علوم سیاسی**، شماره ۳، زمستان
- بزرگر، ابراهیم (۱۳۹۵)، **رهیافت بومی‌سازی علوم سیاسی**، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸)، «وضعیت علم سیاست در ایران»، گفتگو به کوشش محمد باوی، **فصلنامه علوم سیاسی**، ۴
- پارسائیان، حمید (۱۳۷۹)، «جامعه‌شناسی معرفت و علم»، **نشریه ذهن**، ۴.
- پناهی، محمدحسین (۱۳۸۷)، «تولید علوم اجتماعی بومی» در **علوم انسانی از دیدگاه صاحب‌نظران** به کوشش فیروزه اصغری (مجموعه مقالات)، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- پور فرد، مسعود (۱۳۸۳)، «علم سیاست در ایران: از بازشناسی تا بازسازی»، **فصلنامه علوم سیاسی**، ۲۸.
- توکل، محمد (۱۳۸۹)، **جامعه‌شناسی علم: مباحث نظری**، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- تنهایی (ابوالحسن تنهایی)، حسین (۱۳۹۱)، **جامعه‌شناسی معرفت و معرفت‌شناسی نظریه**، تهران: انتشارات بهمن برنا.
- خرمشاد، محمدباقر (۱۳۸۶)، «لزوم تعالی جایگاه علوم انسانی» در **علوم انسانی از دیدگاه صاحب‌نظران** به کوشش فیروزه اصغری (مجموعه مقالات)، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۸)، «علوم انسانی جهت دهنده و راهنمای سایر علوم بشری» در **علوم انسانی از دیدگاه صاحب‌نظران** به کوشش فیروزه اصغری (مجموعه مقالات)، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- رحیمی سجاسی، داوود (۱۳۹۰)، **شیوه‌های تولید دانش، درآمدی بر تولید دانش بومی**، قم: بوستان کتاب.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۶)، **توسعه و تضاد: کوششی در جهت تحلیل علل پیدایش انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران**، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۹۳)، **موانع رشد علمی ایران و راه‌حل‌های آن**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- علیخانی، علی‌اکبر (۱۳۸۹)، «علوم انسانی در ایران، کارآمدی و ناکارآمدی»، در **علوم انسانی از دیدگاه صاحب‌نظران** به کوشش فیروزه اصغری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- علیزاده، عبدالرضا؛ و همکاران (ازدوری زاده، حسین؛ کافی، مجید) (۱۳۸۸)، **جامعه‌شناسی معرفت** (جستاری در تبیین رابطه‌ی «ساخت و کنش اجتماعی» و «معرفت‌های بشری»)، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فاروقی، اسمعیل (۱۳۸۵)، «اسلامی سازی معرفت» در **اسلامی سازی معرفت** از مجید مرادی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۸۸)، **دانشگاه و آموزش عالی**؛ منظرهای جهانی و مسئله‌های ایرانی، تهران: نشر نی.
- فیرحی، داوود (۱۳۷۲)، «درآمدی بر ضرورت و هدف علم سیاست»، **فصلنامه علوم سیاسی**، ۶.
- فیرحی، داوود (۱۳۸۰)، «دولت اسلامی و تولیدات فکر دینی»، **نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران**، ۵۱.
- کتبلاخ، هوبرت (۱۳۹۰)، **مبانی جامعه‌شناسی معرفت**، ترجمه کرامت‌اله راسخ، تهران: نشر نی.
- کوزر، لوئیس؛ و همکاران (استر، نیکو؛ مجا، ولکر؛ مرتن، رابرت. کک؛ مانهایم، کارل) (۱۳۸۹)، **جامعه‌شناسی معرفت**. سیر تاریخی، نظریه‌ها و چشم‌اندازها، ترجمه جواد افشار کهن، تهران: نشر پژوها.
- گلوور، دیوید؛ و همکاران (استرابریج، شیلاف؛ توکل، محمد) (۱۳۹۰)، **جامعه‌شناسی معرفت و علم**، ترجمه شاپور بهیان و همکاران، تهران: سمت.
- ماحوزی، مهدی (۱۳۸۸)، «برنامه قوی و منسجم لازمه توسعه علوم انسانی» در **علوم انسانی از دیدگاه صاحب‌نظران** به کوشش فیروزه اصغری، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- مصفا، نسرين (۱۳۸۵)، **سیری در تحولات آموزشی و پژوهشی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل**، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۵)، «بررسی توصیفی عناوین پایان‌نامه‌های رشته‌های علوم سیاسی و روابط بین‌الملل»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، ۱
- مولکی، مایکل (۱۳۸۹)، **علم و جامعه‌شناسی معرفت**، ترجمه حسین کجوییان، تهران: نشر نی.
- مولکی، مایکل (۱۳۹۵)، **آمار آموزش عالی در ایران**، موسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی